

بررسی اشکال دوم که فرمایش مرحوم شهید صدر ره بود:

اشکال دوم این بود که روایت مربوط به دو خبر متعارض است ولی در باب اصول دین و برای اثبات مدعا به چهار قرینه تمسک شده است.

قرینه اول:

عبارت است از واژه «أخذ» که در کلام سائل می‌باشد. در کلام سائل آمده بود: «أَحْذُهُمَا بِأَمْرٍ يَأْخُذُهُ وَالْآخِرُ يَنْهَاهُ عَنْهُ» [1] و در فروعات اخذ نیست بلکه عمل وجود دارد لذا باید می‌گفت: احدهما يأمره بفعله او تركه و الآخر ينهى عن فعله او تركه پس اگر مربوط به فقه بود سخن از انجام و عدم انجام بود نه اخذ و عدم اخذ و در باب عقائد است که سخن از اخذ و عدم اخذ می‌باشد مانند اینکه گفته می‌شود: این مطلب را اخذ کنید یا آن مطلب را معتقد باشید. پس خود استعمال کلمه اخذ از طرف سائل کاشف این است که سائل در زمینه اصول دین سوال خود را طرح نموده است.

قرینه دوم:

این قرینه در کلام امام علیه السلام می‌باشد. حضرت حجت علیه السلام در مقام جواب فرمودند: «يُزَجُّهُ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخَيِّرُهُ» یعنی تاخیر بیندازد تا ملاقات نماید کسی را که به او حکم مساله را خبر دهد.

این تاخیر انداختن با فروغ دین سازگاری ندارد زیرا تاخیر انداختن عمل در خیلی موارد موجب فوت وقت می‌شود لذا نمی‌توان چنین چیزی را در واجبات و محرمات گفت. مانند اینکه نمی‌داند چگونه نماز بخواند و حالا نماز خواندن را تاخیر بیندازد تا کسی به او خبر بدهد یا اینکه نمی‌داند فلان چیز از مفطرات روزه می‌باشد یا خیر، روزه گرفتن را تاخیر بیندازد تا کسی به او بگوید و ممکن است چندین سال طول بکشد ولی تاخیر انداختن در باب عقائد ممکن است چون در عقائد می‌توان به شخصی که ما انزل الله را قبول دارد، گفت: فعلا اعتقاد تفصیلی به ما انزل الله را دست نگهدار تا کسی برای تو روشن نماید.

یک سلسله عقائد می‌باشد که انسان باید به تفصیل بداند ولی معمول عقائد لزومی ندارد که انسان به تفصیل بداند. مثلا در مورد رجعت شخص می‌گوید که اگر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام فرموده باشند قبول دارم و لازم نیست به دست بیاورد که آیا رجعت مسلم می‌باشد یا خیر؟

این قرینه آكد و ادلّ می‌باشد نسبت به قرینه اول چون نسبت به قرینه اول ممکن است گفته شود که در روایت اخذ به عنوان اینکه طریق و مقدمه است برای عمل کردن ذکر شده است و آنچه اصل و ذی المقدمه می‌باشد عمل کردن است لذا گفته می‌شود: رساله فلانی را اخذ کنید تا بر طبق آن عمل کنید و در اینجا هم که فرموده می‌شود: حُذْ به این روایت یعنی این روایت را اخذ کنید تا بخواهید عمل نمائید.

قرینه سوم:

«حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخَيِّرُهُ» قرینه است که روایت در باب اصول دین می‌باشد زیرا منظور از

«من یخبره» کسی است که به او معرفت و علم بدهد و از طرف دیگر معرفت و علم در باب اصول عقائد لازم است نه در باب فروع بلکه در باب فروع باید دستور مولی امتثال شود ولو با احتیاط کردن که در احتیاط محتملات را انجام می‌دهد بدون اینکه بداند کدام واجب است مانند اینکه در موردی نمی‌داند سجده سهو لازم است یا خیر و ایشان بدون اینکه علم پیدا کند، سجده سهو را از روی احتیاط انجام می‌دهد. پس این عبارت با باب اصول دین مناسب است.

«و كذلك التعبير بمن یخبره یناسب الاعتقادات التي تطلب فيها المعرفة لا الفروع التي یطلب فيها الامتثال» [2]

قرینه چهارم:

ظاهر عبارت راوی که عرضه داشت: «أَحْذَرُهَا يَأْمُرُ بِأَخْذِهِ، وَ الْأَخَرُ يَنْهَاهُ عَنْهُ» این می‌باشد که مورد پرسش وی دوران امر بین المحذورین می‌باشد یعنی نسبت به عمل واحد یکی امر می‌نماید و دیگری نهی می‌کند و دوران امر بین المحذورین در روایات باب فروع بسیار قلیل می‌باشد برخلاف ابواب عقائد که تضارب روایات و ادله‌ای که اقتضاء می‌کند اعتقاد به یک چیزی را یا اعتقاد به عدم آن چیز را، زیاد می‌باشد پس در باب اعتقادات فهمیدن حکم دوران امر بین المحذورین بیشتر مورد نیاز است و اگر سوال بگونه‌ای باشد که هم می‌تواند از مورد شایع سوال شده باشد و هم از مورد نادر، تناسب بر این می‌باشد که از مورد شایع سوال کرده باشند چون بیشتر مورد نیاز می‌باشد.

پس هر یک از این چهار امر قرینه است بر اینکه بگوئیم روایت ظهور دارد در دو خبر متعارض در باب اصول دین و حداقل این است که احتمال اینکه مراد تعارض دو خبر در باب اصول دین باشد احتمال قوی‌ای است که جلوی ظهور ادعاء شده را می‌گیرد و قهرا روایت مجمل می‌شود و در این صورت استدلال به این روایت برای باب فروع ناتمام خواهد بود.

اگر استظهار کردیم و یا احتمال دادیم که روایت مخصوص باب اصول دین می‌باشد، قهرا معنای عبارت «فَهُوَ فِي سَعَةٍ حَتَّى يَلْقَاهُ» این نیست که وی مختار است که به هر یک از این دو روایت اخذ نماید تا وقتی که خدمت امام علیه السلام برسد چون در باب اصول عقائد نمی‌توان گفت که شما مختارید بگوئید رجعت وجود دارد یا وجود ندارد، مختارید که بگوئید خداوند سبحان فلان صفت را دارد یا ندارد. شما مختارید به روایتی که می‌گوید عصمت لازم است اخذ کنید یا به روایتی که می‌گوید عصمت لازم نیست اخذ کنید. بله در باب فروع می‌توان گفت که شما در سعه هستید در اخذ به این خبر یا در اخذ به آن خبر ولی در باب اصول دین نمی‌توان معنا کرد به اینکه تو در سعه هستی در اخذ به این خبر یا در اخذ به آن خبر پس اگر روایت در باب اصول دین باشد معنای سعه یکی از این دو احتمال است.

احتمال اول:

شما در گشایش و آزادی و برائت هستید از ناحیه آن امر عقیدتی به این صورت که حتما باید عقیده به یکی از آن دو امر داشته باشید و مواخذه نمی‌شوید تا وقتی که آن امر برای تو روشن شود.

احتمال دوم:

این احتمال را خود مرحوم شهید صدر ره بیان فرموده‌اند به این صورت که شما از ناحیه دنبال نمودن مساله در سعه هستيد و لازم نيست خودتان را با فحص کردن به زحمت بيندازيد تا حکم را معلوم نماييد بلکه هر وقت خودبخود براي‌تان حکم معلوم شود بايد به آن امر عقيدتي واقعي ملتزم بشويد چون در بسياري از امور اعتقادي همان اعتقاد اجمالي که همان اعتقاد به ما انزل الله باشد، کافي است. پس معنا اين می‌شود که وی در آسایش است از ناحیه دنبال نمودن مساله و قهراً در اين مدت آن سعه اولی وجود دارد يعنی عقاب هم نمی‌شود و براءت دارد تا خودبخود برايش حکم مساله روشن شود ولی برای معنای اول براءت داشتن لازمه‌اش دنبال نکردن نمی‌باشد چون می‌شود که عقاب نباشد ولی حکم به فحص وجود داشته باشد.

اینکه مراد از روايت اصول دين باشد در کلام شيخنا الاستاد دام ظلّه به صورت موجز و گذرا بيان شده است و بعد ردّ نموده‌اند.

جواب اشکال:

جواب اول:

از اينکه سائل عرضه می‌دارد که دو نفر اختلاف کرده‌اند به دست می‌آيد که مشکله سائل از رهگذر تعارض پيدا شده است و اگر تعارض وجود نداشت مشکله‌ای هم برای وی نبود چون در صورت نبودن تعارض یک خبر یا یک فتویٰ بیشتر وجود ندارد و در اين صورت شخص می‌داند که بايد روايت یا فتویٰ را اخذ نمايد و از طرف ديگر در باب عقائد اگر بیشتر از یک خبر هم وجود نداشته باشد باز مشکله وجود دارد زیرا در اصول عقائد علم لازم است و تعبد راه ندارد. پس اين قرينه جليه در کلام سائل نشان می‌دهد که سوال از فروعات است و قهراً اين قرينه جليه موجب می‌شود که آن امور اربعه اگر اقتضاء داشته باشند که روايت را حمل بر اصول عقائد کنند، دست از اين اقتضاء برداشته و آنها را به گونه‌ای معنا نماييم که با باب فروع سازگاری داشته باشند.

جواب دوم:

این امور اربعه دلالت ندارند بر اينکه روايت مربوط به باب اصول دين می‌باشد و خود ايشان هم بیشتر تعبير يناسب نموده‌اند.

اما قرينه اول:

با مراجعه به روايات و نصوص در شرع مشاهده می‌شود که واژه «اخذ» در ادبيات ائمه عليهم السلام به معنای «عمل» هم استعمال شده است.

در مواردی نسبت به یک چیز تارة تعبير به «اخذ» و تارة تعبير به «عمل» شده است مانند برخی از روايات وارد شده در باب متعه حج که خاصه برای نائی قائل به متعه حج هستند.

«وَعَنْهُ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَجِّ فَقَالَ تَمَتَّعْتُ ثُمَّ قَالَ إِنَّا إِذَا وَقَفْنَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَعَالَى قُلْنَا يَا رَبَّنَا أَخَذْنَا بِكِتَابِكَ وَ قَالَ النَّاسُ رَأَيْنَا رَأَيْنَا وَ يَفْعَلُ اللَّهُ بِنَا وَ بِهِمْ مَا أَرَادَ.» [3]

در اینجا از وجوب تمتع برای نائی تعبير به اخذ به کتاب فرموده شده است.

«وَعَنْهُ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ فَصَالَةَ عَنْ أَبِي الْمَعْرَاءِ عَنْ لَيْثِ الْمُرَادِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَا تَعْلَمُ حَجًّا لِلَّهِ غَيْرَ الْمُنْعَةِ إِلَّا إِذَا لَقِينَا رَبَّنَا قُلْنَا يَا رَبَّنَا عَمِلْنَا بِكِتَابِكَ وَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ وَ يَقُولُ الْقَوْمُ عَمِلْنَا بِرَأْيِنَا فَيَجْعَلُنَا اللَّهُ وَ إِيَّاهُمْ حَيْثُ يَشَاءُ.» [4]

در اینجا از وجوب تمتع برای نائی تعبیر به عمل به کتاب فرموده شده است.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا تَعْلَمُ حَجًّا لِلَّهِ غَيْرَ الْمُنْعَةِ إِلَّا إِذَا لَقِينَا رَبَّنَا قُلْنَا رَبَّنَا عَمِلْنَا بِكِتَابِكَ وَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ وَ يَقُولُ الْقَوْمُ عَمِلْنَا بِرَأْيِنَا فَيَجْعَلُنَا اللَّهُ وَ هُمْ حَيْثُ يَشَاءُ.» [5]

«وَعَنْهُمْ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّصْرِ بْنِ سُؤْدٍ عَنْ يَحْيَى الْخَلِيِّ عَنْ عَمِّهِ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ أَنَا حَاضِرٌ فَقَالَ إِنِّي اعْتَمَرْتُ فِي الْحَرَمِ وَ قَدِمْتُ الْآنَ مُتَمَتِّعًا فَسَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ نَعَمْ مَا صَنَعْتَ إِلَّا لَا تَعْدِلُ بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ص فَإِذَا بَعَثْنَا رَبَّنَا أَوْ وَرَدْنَا عَلَى رَبَّنَا قُلْنَا يَا رَبَّ أَخَذْنَا بِكِتَابِكَ وَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ وَ قَالَ النَّاسُ رَأَيْنَا رَأَيْنَا صَنَعَ اللَّهُ بِنَا وَ بِهِمْ مَا شَاءَ.» [6]

«وَعَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْخَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الْحَجِّ فَقَالَ تَمَتَّعْتُ ثُمَّ قَالَ إِنَّا إِذَا وَقَفْنَا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْنَا يَا رَبَّ أَخَذْنَا بِكِتَابِكَ وَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ وَ قَالَ النَّاسُ رَأَيْنَا رَأَيْنَا.» [7]

مشاهده می شود که در ادبیات ائمه علیهم السلام نسبت به یک مطلب واحد گاهی تعبیر به «عمل» و گاهی تعبیر به «اخذ» شده است.

موارد زیادی وجود دارد که در موضوع «عمل و فروع» تعبیر به «اخذ» شده است مانند اینکه در ذم طوائفی می فرماید: «أَخَذُوا بِالْيَدِ دُونَ السُّنَنِ» [8] که سنن همان احکام و فروع دین است و شامل عقائد نمی باشد و یا فرموده شده: «وَ السَّادِسَةُ الْأَخْذُ بِسُنَّتِي فِي صَلَاتِي وَ صَوْمِي» [9] که در اینجا منظور از سنت روش است نه مستحب و یا فرموده شده: «الْحَقُّ أَيْ جُلُّ لِلْقَاضِي أَنْ يَقْضِيَ يَقُولُ النَّبِيِّ فَقَالَ خَمْسَةُ أَشْيَاءَ يَجِبُ عَلَى النَّاسِ الْأَخْذُ فِيهَا بِطَاهِرٍ الْحُكْمِ الْوَلَايَاتُ وَ الْمَنَائِجُ وَ الذَّبَائِحُ وَ الشَّهَادَاتُ وَ الْأَنْسَابُ فَإِذَا كَانَ طَاهِرُ الرَّجُلِ طَاهِرًا مَأْمُونًا جَارَتْ شَهَادَتُهُ وَ لَا يُسْأَلُ عَنْ بَاطِنِهِ.» [10] و یا فرموده شده: «وَ خُذْ بِالْاِخْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ مَا تَجِدُ إِلَيْهِ سَبِيلًا» [11]

در این موارد «اخذ» در امور عقائدی استعمال نشده است. پس با مراجعه به روایات دانسته می شود که ادبیات رائج در لسان ائمه علیهم السلام این می باشد که در مقام عمل، از واژه «اخذ» استفاده می کنند. نتیجه این است که واژه «اخذ» هم با عقائد و هم با فروع دین مناسب می باشد ولی کلمه «عمل» فقط مناسب با فروع دین است و شاید وجه آن این باشد که اخذ مقدمه عمل است لذا در این مقامات کلمه اخذ توقّر استعمال دارد و اگر بگوئید کلمه «اخذ» با اصول دین بیشتر سازگار دارد با آن قرینه جلیه ای که گفته شد دست از این ظهورک یا تناسب بیشتر که ممکن است گفته شود، برداشته می شود.

اما قرینه دوم:

چنانچه در صورت نبودن نص یا تعارض دو نص می باشد قائل به جریان برائت می شوید تا

زمانی که حکم معلوم شود و در آن مباحث از شبهه القاء در مفسده و تفویت مصلحت جواب داده‌اید و این اشکال در تمام مواردی که به اصول عملیه مراجعه می‌شود و حتی در مواردی که به امارات مراجعه می‌شود جاری است چون خیلی از امارات موافق با واقع نیستند و اشکال در اینجا هم همان اشکال است لذا به همان جواب این مشکل هم حل خواهد شد.

اما قرینه سوم:

در اخذ به احکام و عمل به احکام احتیاج داریم به اینکه کسی با إخبار حکم مساله را روشن نماید پس در باب فروع دین هم احتیاج به علم می‌باشد لذا در همین روایات برائت علم غایت واقع شده است. پس این غایت هم در اصول دین و هم در فروع دین صحیح می‌باشد و اینگونه نیست که با یک کدام بیشتر تناسب داشته باشد.

ان قلت:

در فروع دین می‌توان احتیاط نمود ولی مشاهده می‌شود که شارع در این روایت دستور به عدم اخذ به هیچکدام داده است و این کاشف از این می‌باشد که روایت مربوط به اصول دین است.

قلت:

اولا:

شارع در اینجا به خاطر مصلحتی مانند موارد برائت سعه‌ای داده است تا زمانی که شخصی را ملاقات نمائید که به شما بگوید کدامیک درست می‌باشد.

ثانیا:

ایشان فرمودند که مورد روایت دوران امر بین المحذورین است و در دوران امر بین المحذورین احتیاط ممکن نخواهد بود.

اما قرینه چهارم:

اولا:

بر فرض که قُلْتُ دوران امر بین المحذورین در فروع باشد ولی فرض این است که برای سائلی همین مورد نادر پیش آمده است لذا از امام علیه السلام سوال می‌نماید که وظیفه چیست.

ثانیا:

منظور از امر و نهی در عبارت «أَحْذَرُهُمَا يَأْمُرُ بِأَخْذِهِ وَ الْآخَرُ يَنْهَاهُ عَنْهُ» امر و نهی تکلیفی نیستند بلکه منظور این است که یک دلیل یک چیزی را واجب می‌داند یا یک چیزی را شرط می‌نماید و دلیل دیگری آن چیز را نفی وجوب می‌کند یا نفی شرط می‌نماید و در این موارد صحیح است که گفته شود: احدهما يأمر بالأخذ و الآخر ينهانا عن الأخذ با اینکه در این موارد دوران امر بین المحذورین نیست زیرا می‌تواند احتیاط نماید و در فقه این موارد

زیاد می‌باشد.

پس تمام این قرائن اربعه فی نفسها ضعیف هستند و علاوه بر این با توجه به آن قرینه جلیه متعین می‌شود که این روایت مربوط به فروع می‌باشد لذا این امور اربعه اگر دلالتی هم بر اصول دین داشته باشند رفع ید از این دلالتشان می‌کنیم و حمل می‌شوند بر معنائی که سازگاری با فروع دین داشته باشند.

وصلی الله علی محمد و آل محمد.

---

[1]. ضمیر عنه به أخذ برمی‌گردد.

[2]. بحوث فی علم الأصول، ج 7، ص: 340

[3]. وسائل الشیعة، ج 11، ص: 240

[4]. وسائل الشیعة، ج 11، ص: 242

[5]. وسائل الشیعة، ج 11، ص: 243

[6]. وسائل الشیعة، ج 11، ص: 243 - 244

[7]. وسائل الشیعة، ج 11، ص: 244

[8]. وسائل الشیعة، ج 27، ص: 134

[9]. وسائل الشیعة، ج 4، ص: 45

[10]. وسائل الشیعة، ج 27، ص: 393

[11]. وسائل الشیعة، ج 27، ص: 172